

# برنامه ریزی و آینده

نویسنده: یوگش اتال (Yogesh Atal)

ترجمه: پرویز پیران

یوگش اتال  
نویسنده مقاله  
جامعه‌شناس هندی  
و مشاور آسیا و  
افریقا در «یونسکو»  
در زمینه  
علوم اجتماعی است

ناکامی جهان سومی‌ها در توسعه اقتصادی طبق الگوهایی که در دهه گذشته حاکم بوده‌اند، سبب شده تا طی سالهای دهه ۸۰ کنکاشی دوباره در مورد علل و چگونگی عقب ماندگی - این بار بیشتر توسط خودی‌ها - صورت بگیرد. این بازبینی جایگاه خود، تنها جنبه اقتصادی و سیاسی ندارد و از جنبه علوم اجتماعی، شاید از الزام بیشتری برخوردار باشد. به قول نویسنده‌ی مقاله‌ی حاضر (یوگش اتال): «جامعه‌شناسی در آسیا هنوز جوان است و بر عقده غرب و استعمارزدگی غلبه نکرده است. شکی نیست که دعوت به بازگشت به خویشتن را همیشه می‌شنویم، ولی حتی از سرهم بندی و اکنش خود علیه مجموعه فکری وام گرفته شده از غرب فراتر نرفته‌ایم.»  
پس، اگر بنا است در مفهوم توسعه تحولی پدید آید، ضرورتاً در مفاهیم جامعه‌شناختی ملی ما نیز لزوم رخ دادن يك تحول، حتمی است.....

زیست را در نظر آورید. شرایط محیط زیست جوامع کمتر توسعه یافته ما، با جوامع صنعتی غرب تفاوت بنیانی دارد. محیط زیست جوامع توسعه یافته، به علت آلودگی از هم اکنون خفقان آور است. اما شرایط محیط زیست در جوامع ما که هنوز در راه توسعه یافتگی‌اند، به نقطه عطف خود نرسیده است. این مساله در مورد ما مساله‌ای حاشیه‌ای است و فقط به مراکز کلان شهری ما، که تنها درصد کوچکی از جمعیت کشور را در خود جای داده‌اند، مربوط می‌شود. چنانچه از این زاویه به مساله بنگریم، اولین مشکل جوامع غربی حل مساله آلودگی محیط زیست است که بر تمامی جمعیتشان اثر می‌گذارد. اما برای ما، این مساله تنها هشدار برای آینده است. چنانچه به صنعتی کردن خود ادامه دهیم، از یکسویا کمبود سوخت مواجه خواهیم شد، و از سوی دیگر محیط مان را نیز آلوده خواهیم ساخت.

به نظر می‌رسد که کشورهای غربی به مرحله بدون بازگشتی رسیده‌اند و شاید دیگر در موقعیتی نیستند که به صنعت زدایی روی آورند. به این دلیل، غربیان به راه حل‌هایی دست می‌یازند که از میان بردن کارخانه و صنایع شان را تجویز نمی‌کنند و تنها به آنها نشان می‌دهند که چگونه باید از گسترش آلودگی جلوگیری کرد. اما در مورد توسعه جهان سوم نیز نسخه‌هایی برای شکستن حصار سنتی و تعلیم و تربیت (مدرسه زدایی)، توسعه با تاکید بسیار بر وضعیت استراتژی‌های جایگزین و تکنولوژی مناسب ارائه شده است. همه اینها نشان می‌دهد که فهرست اولویت‌های تحقیقاتی کشورهای صنعتی غربی و جوامع در حال توسعه جهان، باهم یکی نیستند و چنانچه ما به رونویسی آنچه در جهان توسعه یافته باب روز است بپردازیم، به نیازهای آن جوامع عنایت کرده‌ایم و نه به نیازمندی‌های خودمان.

## دل‌مشغولی‌های جهانی در علوم اجتماعی

آنچه بدان اشاره شده در مورد دل‌مشغولی‌های جهانی علوم اجتماعی، به عنوان علوم نظری نیز صادق است. پرونده جهانی علوم اجتماعی حاوی فهرستی از دست‌آوردهای متعدد در زمینه‌های مفهوم‌سازی، تئوری‌سازی و روش‌شناسی است که بیشتر دست‌آورد گروه همکاران غربی ما، یعنی آنانی است که مدت طولانی در این بازی شرکت داشته‌اند. به همین دلیل همکاران غربی ما به جدل‌های تئوریک\* مشغول‌اند و به جستجوی آن دسته از موضوعات تحقیقاتی رغبت دارند، که به نظر ما از فوریت و مناسبت برخوردار

\* battle of paradigms

ما در جهان پویایی روزگار می‌گذرانیم که سلسله‌ای از رخداد‌های بی‌سابقه، تجربه می‌کند. وقایعی مانند: رشد بسیار شدید جمعیت، پیشرفت عظیم علم و تکنولوژی به ویژه در رشته‌هایی چون ارتباطات، اطلاعات و ظهور ربات‌ها (robotics)، به آخر رسیدن سریع منابع جهان - که با تقاضای دم افزون انرژی برای پاسخگویی به نیازهای کشورهای در حال صنعتی شدن به اضافه آنهایی که هم اکنون صنعتی‌اند، توأم شده است - بحران دائم‌التزاید آلودگی محیط زیست که احتمالاً در مرحله‌ای کشورهای کوچک و کم توسعه یافته را نیز به هنگام گام نهادن به جرگه صنعتی شدگان در برخواهد گرفت، و بالاخره خطر همه‌کشی اتمی که بر الگوی کنونی روابط بین‌المللی حاکم است.  
رسانه‌های همگانی از هم اکنون با نمایش بازی‌های جنگی و سرهم بندی سناریوی «روز پس از انفجار اتمی»، جهان را وحشتزده ساخته‌اند. به ما گفته‌اند که قرن هفدهم قرن ریاضیات به حساب می‌آمد و قرن هیجدهم زایش علوم فیزیکی را شاهد بود و قرن نوزدهم به علوم زیستی تعلق داشت، اما قرن بیستم، قرن ترس است. زمینه‌ی ترس و عدم اطمینان نسبت به حال و قرن‌های آتی، علوم اجتماعی را در صدر قرار داد. شاید «اگوست کنت» (Auguste Conte) به هنگام ارائه طرح سلسله مراتب علوم، به همین مطلب اشاره داشته است.

حال و هوای فکری سراسر جهان در تب و تاب آینده است. ناخرسندی از گذشته و ترس از آینده وجود دارد. زندگی امروز ما، توسط فردا هدایت می‌شود و نه توسط دیروزمان. برشکوه جلوه دادن گذشته، ممکن است با غریزه عشق به نیاکان در ما همخوان باشد ولی چنانچه به آینده ننگریم، نسل آینده را صرفاً برای امور مهجوری پرورش خواهیم داد. در واقع، آینده از هم اکنون با ما می‌زید و گویی که بر در می‌کوبد. آنچه که تازگی دارد، فقط ناتوانی و درماندگی ما، در مقابله با آینده است. حال آیا روحیه‌ای منفعل اختیار خواهیم کرد، و یا بباخته نبرد را پذیرا خواهیم شد؟ من این مطلب رانه بقصد انتقاد از «دیگران» بلکه با روحیه در خود نگریستن و خود کاوی بیان می‌کنم و آرزومند آنم تا بتوانم در قالب و چارچوب جدیدی که در آن دل‌مشغولی و مسایل و مشکلات جهانی به هم افراد مربوط است، بر نیاز به مشخص کردن نقش علوم اجتماعی بطور اعم، و جامعه‌شناسی بخصوص تاکید ورزم. بهر تقدیر، ما به تجزیه کردن مشکلات جهان نیازمندیم تا در پیامب مصادیق منطقی‌ای و محلی این معضلات کدام‌اند؟ این امر، هم در باره دل‌مشغولی‌های بشریت صادق است و هم در مورد دل‌مشغولی و هدف هریک از رشته‌های علمی به تنهایی. چه بسا آنچه که در سطح جهانی ترسناک جلوه می‌کند، برای سرزمینی محصور در خشکی و یا روستائی دور افتاده در کشور پهناوری چون هند، امری حاشیه‌ای و فرعی تلقی شود. مثلاً مشکلات محیط

... توسعه محلی و ملی از طریق يك الگوی جهانی واحد و تکرار شونده قابل تضمین نیست. نیروهای توسعه درون‌زا را نباید قلع کرد و باید آنها را پرورش داد....



- اولویت‌های تحقیقاتی کشورهای صنعتی غربی و جوامع در حال توسعه جهان با هم یکی نیستند و چنانچه ما به رونویسی آنچه در جهان توسعه یافته باب روز است بپردازیم، بیشتر به نیازهای آن جوامع عنایت کرده‌ایم تا نیازهای خودمان.
- پاسخ به تنوریهای خودمحور غربی، ساختن مجموعه دیگری از تنوریهای خودمحور شرقی نیست، بلکه قضیه، اختلاط این دو در خلال فرآیند زدایش خودمحوری است.
- در جهان سوم، در حال حاضر و هوای فکری ما با دو دلمشغولی مشخص می‌شود: یکی نارضایتی از گذشته، و دیگری نگرانی در باب آینده.
- فکر دوباره در باب توسعه، تنها به جهان در حال توسعه مربوط نشده، و پذیرش غرب به عنوان مرجع، توسط منتقدانی از درون کشورهای پیشرفته نیز مورد تردید قرار گرفته است.

چنین فرآیندی (گذرازدایی تک‌مرکزی به مدلی چندکانونه) برخی از مراکز جدید رشد کرده و زنگ خطر پدید آمدن احتمالی استعمار دانشگاهی و علمی، یعنی بازگشت به مدلی تک‌مرکزی به صدا در آمد. اما چنین چیزی رخ نداد و نکته مهم و قابل تأمل آنست که جامعه‌شناسی هند به از سر گذراندن چنان تهاجمی توانا بوده است.

اما اجازه دهید به «رضایت از خود» دچار نشویم. ما مسئولیتی دوگانه داریم. ما باید از سویی در مقابل خطر استعمار زدگی دوباره اندیشه‌هایمان، و از سوی دیگر در برابر انزوای خود محورانه، سدی استوار برپا کنیم. زیرا اگر همه درها را ببندیم مرگ آور خواهد بود. باید اجازه دهیم تا بیگانگان به پژوهش در باب جامعه ما مبادرت ورزند. و در باب آنچه که خودی‌ها به کف آورده‌اند، به اظهار نظر بپردازند. به همین سیاق، ما نیز باید نقش بیگانگان را ایفا کنیم و پای در راه نهاده، به مطالعه سایر جوامع بپردازیم. شاید بهتر باشد ابتدا به مطالعه جوامعی بپردازیم که زمانی پرمحدوده هند یورش آورده‌اند. تنها از این راه می‌توانیم از خود محوری در تنوری سازی رها شده، در جهت تحقق اصل جهانشمول بودن هر علم، سهمی ادا کنیم. پاسخ به تنوری‌های خود محور غربی، ساختن مجموعه دیگری از تنوری‌های خود محور شرقی نیست، بلکه سرند کردن و اختلاط این دو، در خلال فرآیند زدایش خود محوری است. هم ضرورت پدید آمدن علوم اجتماعی جهانی، و هم ضرورت ایفای نقش علوم اجتماعی در امر توسعه کشورها نیاز به جریان آزاد ارتباط بین ذهنیتهای مختلف را در جهت توسعه ارتباطات متقابل ذهنی و فکری الزامی می‌سازد. در حیطه معرفت، برای کنار گذاردن يك اندیشه و جایگزین کردن آن با اندیشه‌ای دیگر، به کودتا نیازی نیست. در حال حاضر، جمع آمدن علوم در کنار یکدیگر لازم است و نه سلطه یکی بر دیگری. این مفهوم، در کنار دلایل علمی دیگر نشان می‌دهد که جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان اجتماعی نباید بر گرداگرد خود خندق حفر کنند تا از یکدیگر جدا باشند. کل بحث و جدل مربوط به جدایی بین علوم بی‌حاصل است و بهتر است به حیطه سیاست بازی‌های دانشگاهی محدود شود. علوم اجتماعی کشورهای جهان سوم، برنامه طولانی و طاقت فرسایی فرا روی خود دارند و نمی‌توانند از عهده هزینه کم‌رشدن طرح سوالات و مساله‌های لوکس مربوط به حد و مرز علوم، برآیند.

نیستند. البته پرونده‌های آسیایی جامعه‌شناسی بعنوان رشته‌ای از علوم اجتماعی، با آنچه در پیش توصیف شد تطابق کامل ندارد. جامعه‌شناسی در آسیا هنوز رشته‌ای جوان محسوب می‌شود و ما بر عقده غرب زدگی و استعمار زدگی که خالق سندرم وابستگی است، به خوبی غلبه نکرده‌ایم. البته شکی نیست که دعوت بازگشت به خویشتن را همیشه می‌شنویم، ولی حتی از سرهم بندی واکنش خود علیه مجموعه فکری وام گرفته شده از غرب نیز، فراتر نرفته‌ایم. آثار خشم و دلزدگی مشهود است، اما نشانه‌های عینی و ملموسی که بر پدید آمدن نظریه‌ها و روش‌شناسی جایگزین دلالت کنند، به چشم نمی‌خورد، البته اگر اساساً بازگشت به خویشتن و خودبستگی، به شکل بالا تعبیر شود. گرچه رعایت حال و هوای محیط بومی و کوشش علمی درون‌زا و بالنده به گونه‌ای انقلابی تغییر کرده و تحقیقات بیشتری توسط به اصطلاح «خودی‌ها» و مصرف‌کنندگان تحقیقات به چشم می‌خورد، اما حتی در پرتو چنین نمودهایی، وضع از کشوری به کشوردیگر فرق می‌کند. هند در مقام مقایسه، نمونه بارز سازمان و دستگاه علوم اجتماعی بالغ و رسیده است. جامعه‌شناسی در هند سیمایی هندی دارد و این کشور از اینکه جامعه‌شناسانی با شهرت بین‌المللی عرضه داشته است بر خود می‌بالد.

در فرآیند توانمان، یعنی استعمارزدایی و ضرورت توسعه، بر رشد جامعه‌شناسی هندوستان اثر گذارده است. در آغاز این مرحله، جامعه هند پسان سایر مستعمرات میدان عمل و آزمایشگاه تحقیقات و پژوهش‌های دانشگاهی تلقی می‌شد. مطالعات مربوط به هند توسط خارجیان، زودتر از تدریس جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی در هندوستان متداول شد. مرحله دوم زمانی آغاز شد که خودی‌ها نیز چه در تدریس و چه در تحقیق به خارجی‌ها پیوستند ولی اقلیت به حساب می‌آمدند. مرحله سوم ترکیب جمعیتی بین خودی و خارجی را برهم زد، خودی‌ها بیشتر و خارجی‌ها کمتر شدند. با شروع استقلال، الگوی کنش و واکنش بین بیگانه و خودی در زمینه‌های تحقیقاتی تغییری فاحش کرد. در دوره رژیم استعماری، مدلی يك مرکزی حاکم بود و همه تاثیرهای خارجی، از دروازه آن کشور استعمارگر به هند وارد می‌شد. در دوران پس از استقلال مدلی چندمرکزی بر کنش و واکنش‌ها حاکم شد. یعنی هند از مجموعه‌های متنوع و متعددی متاثر می‌گشت.

امروزه ما دیگر مصرف‌کنندگان اندیشه‌های منبئی واحد، یعنی بریتانیای کبیر نیستیم. مرادوات علمی با سایر کشورها بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته و از چنین مرادواتی با آرباب استعمارگر قبلی کاسته شده است. در طی



می‌شود: یکی ناراضی‌اش از گذشته، و دیگری توجه و نگرانی در باب آینده. چنین حال و هوایی جامعه شناسی سالهای آتی را شکل خواهد بخشید. لذا اجازه دهید تا به اختصار در این باب سخن برانیم.

هر چه به پایان قرن حاضر نزدیک‌تر می‌شویم از یکسو به شمارش و فهرست کردن دست آوردهای خود، و از سوی دیگر به پیش بینی وضع و حال و شکل امور در آینده، راغب‌تر می‌شویم. در دهه‌های گذشته در باب آنچه که درباری رساندن به فرآیند توسعه در توان داریم، مورد پرسش قرار گرفتیم و ما با تغییر مسیر مطالعات خود به سوی تغییرات اجتماعی و فرهنگی به این فراخوان پاسخ دادیم. به همان سان که دوستان اقتصاددان ما مستقیماً در فرآیند برنامه ریزی در سطح کلان شرکت جستند، ما نیز بر محیط‌های کوچک انسانی یعنی اجتماعات روستایی دیده دوختیم. از یکسو به مطالعه ساختار اجتماعی این اجتماعات پرداختیم و از سوی دیگر تاثیر نیروهای کنترل شده تحول فرهنگی و اثر جریان‌های امروزی شدن بر این ساختارها را مورد بررسی قرار دادیم و برای آیندگان، به وصف اجتماعی موفق شدیم که دیگر به روال گذشته خود نخواهند بود. با شروع روند توسعه، آثار و نتایج نامنتظری را کشف کردیم. اقتصاددانان و تکنوکرات‌ها گناه چنین آثار و نتایجی را به گردن «سنت‌ها» انداختند و فرهنگ را مقصر اصلی اعلام کردند. ما در پاسخ به دفاع از فرهنگ دست یازیدیم و برنامه ریزان را به نسخه برداری‌های ناروا متهم ساختیم و گردانندگان امور و سازماندندگان جامعه را مسئول مدیریتی نادرست اعلام کردیم. اما کارهایی از این دست، زور آزمایی روشنفکرانه و لجن مال کردن یکدیگر است. پاسخ به این معضل در حرف خلاصه نمی‌شود. بلکه ما را به بررسی مجدد کل فرآیند توسعه می‌خواند تا برای آینده، برنامه‌های توسعه دقیق‌تری تدوین کنیم.

اجازه دهید تا توسعه را همچنان بعنوان مساله مورد توجه جهان معاصر ببینیم. به همین دلیل سازمان ملل در ژانویه ۱۹۸۱، علیرغم نوبیدی حاصل از ناتمام ماندن و به نتیجه نرسیدن بخش عمده آمال‌ها و اهداف استراتژی توسعه بین‌المللی در دومین دهه توسعه، و به هنگام تجربه فرآیندهای منفی در اقتصاد جهانی، سومین دهه توسعه را آغاز کرد. فراخوان ایجاد «نظم نوینی در اقتصاد جهان» که در دهه گذشته با حرارت بسیار ظنین داشت، مورد تأیید دوباره قرار گرفت. اجتماع جهانی مصر است تا با هر آنچه در توان دارد، زندگی ۸۵۰ میلیون نفر از مردم کشورهای جهان سوم را که در حاشیه زندگی روزگار می‌گذرانند، بهبود بخشد. توسعه تنها با تحقق این امر با معنا خواهد بود و این، پیکاری بر علیه نیازهاست و مانند هر جنگ دیگری به استراتژی موفقیت آمیزی محتاج است.

درک اندوهار سترون بودن الگوی اصلی توسعه که بر رشد اقتصادی تأکید می‌ورزید، اجتماع روشنفکران را به آزمایش مجدد و تدوین دیدگاه‌های جایگزین راهبر شده است. از داشتن دیدگاهی واحد، به تنوع دیدگاه‌ها گرویده‌ایم و از توسعه تک‌سویه که الگوی قبلی مدافع آن بود، به پذیرش دم‌افزون این امر که توسعه متنوع و چندسویه است، نایل آمده‌ایم. از تأکید بر «توسعه بخشی» (کشاورزی یا صنعت - م) به سوی استراتژی‌های فراگیر، منسجم و همه جانبه توسعه ره سپرده‌ایم. در طی چنین فرآیندی است که دلمشغولی‌های کهن از زوایای جدید نگرسته می‌شوند. تردیدی نیست که فقرا در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نیز وجود داشته‌اند، در همان زمان توده‌های انبوه روستائیان در مناطق روستائی روز را به شب می‌آوردند و برنامه‌های توسعه روستایی و مبارزه با فقر نیز وجود داشته‌اند. اما آنچه که شاخص است، طرح دوباره همان دلمشغولی‌ها در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ است.

در نظر آورید که چندبار مفاهیمی چون «فقر» و «توسعه روستایی» را تکرار کرده‌ایم؟ تکرار مساله‌ای برای این همه سال، گواه شکست توسعه و نشانه این امر است که رشد اقتصادی فرآیندی دردناک بوده که فقرا را نتوان تر کرده و جمعیت روستایی را مجروح ساخته است. حال به این باور افتاده‌ایم که توسعه محلی و ملی از طریق یک الگوی جهانی واحد و تکرار شونده قابل تضمین نیست و توسعه جهانی بر توسعه محلی و ملی متکی است و بالاخره نیروهای توسعه درون‌زا را نباید فلج کرد بلکه باید آنها را پرورش داد.

تفکر دوباره در باب توسعه، تنها به جهان در حال توسعه محدود نبوده است و پذیرش غرب بعنوان گروه مرجع، نه تنها از سوی اندیشمندان جهان سوم، بلکه توسط منتقدانی از درون خود کشورهای پیشرفته نیز مورد تردید قرار گرفته است. برای مثال، منتقدی اشاره می‌کند که ثروتمندترین کشورهای جهان که تنها در برگیرنده ۱۰ درصد جمعیت دنیا هستند، ۹۸ درصد مصرف جهانی داروهای مربوط به ناراحتی‌های روانی، ۸۶ درصد از موارد افسردگی و موارد ناتوانی، ۸۶ درصد کل مکالمات تلفنی غیر ضروری، ۸۰ درصد خودکشی‌ها،

۷۸ درصد مصرف تلویزیون، ۷۴ درصد سکنه قلبی و موارد مشابه را بخود اختصاص داده‌اند. ویژگی چنین کشورهای توسعه درون‌زا بر اساس الگویی است که صنعت را مقدم می‌شمارد و بر مفهوم انسان - مدار توسعه تأکید می‌ورزد.

این روزها هنگامی که آدمی به شعار توسعه درون‌زا گوش می‌کند، نمی‌تواند در باب کاربردهای این مفهوم احساسی آمیخته به احتیاط نداشته باشد و همچنین از خود نپرسد که آیا این همان آش شله قلمکار همیشگی نیست که نامی جدید بر خود نهاده است؟ برای آنکه مفاهیمی چون «توسعه درون‌زا» و «حفظ انسان در مرکز توجه» را بعنوان عناصر استراتژی جدید توسعه با معنا و کارآمد سازیم، لازم است به آنها معانی جدیدی ببخشیم. بدان سان که «جوان گالتون» (Johan Galtung) اشاره کرده است، مفهوم «انسان‌مداری توسعه» با سه مغلفه یعنی خودمحوری، اروپا محور و تنزل روانشناختی، همراه است. چنین منتقدانی، به درستی اعلام می‌دارند که مفهوم توسعه انسان‌گرا و انسان‌مدار جدید، رابطه جدیدی بین انسان و طبیعت را الزامی می‌سازد. رابطه‌ای که کمتر استثمارگر و سلطه جو به شمار می‌رود. علاوه بر این، مفهوم توسعه‌ای که انسان را مرکز توجه خود قرار می‌دهد، توسعه‌ای است که برای رهایی انسان جایگاهی ویژه قائل شده، ولی در عین حال به تجانس و وحدت گروهی و تصمیم‌گیری شورایی اولویت می‌دهد.

همچنین درک این امر اهمیت دارد که اروپا محور ما را بر آن داشته تا تصور کنیم که هر تئوری ساخته و پرداخته غربیان جهان‌شمول است. مساله‌ای که تجربه کشورهای در حال توسعه آن را اثبات نکرده است.

تجربه ۲۰ سال گذشته، ما را آهیده کرده است و ما امروز کمتر از گذشته درباره آینده مطمئن هستیم و به این باور رسیده‌ایم که برای توسعه جامعه، داشتن پول و ماشین به تنهایی کافی نیست. مادر یافته‌ایم که تنوع و کوناگونی نیز دارای فضیلتی است خاص خود. مدتی است که متفکرانی سخت‌کوش، سرگرم تدوین دستورالعمل‌هایی برای استراتژی‌های جایگزین مفهوم سنتی مغرب‌گرای توسعه‌اند تا اهداف ناظر بر توسعه را تحقق بخشند. حکومت‌ها نیز به آزمون ایده‌های جدیدی مشغول هستند که به برنامه ریزی در سطوح محلی و درگیر کردن مردم در امر توسعه مربوط می‌شوند. در هند با موارد متعددی از این دست روبرو هستیم که تنها به برخی از آنها اشاره می‌کنم: پروژه‌های آبیاری نقاط مرتفع، ضمانت شغل و حرفه، برنامه‌هایی تحت عنوان غذا برای کار، آنتی بودایا (Antyodaya) یا رهایی همه و حتی آخرین نفر، طرح سیر خوراکی، یا عملیات لبریزسازی و برنامه توسعه مخصوص مزرعه داران کوچک بر شمردن طرح‌های مشابهی در سایر کشورهای منطقه نیز امکان پذیر است. بجای تئوری‌های کلان، طرح‌هایی از این دست توسعه را به مردم (واقعیت) نزدیک‌تر می‌سازد.

در سطح جهانی نیز کوشش‌هایی در جریان است تا راه‌هایی جایگزین برای بازسازی سیستم بین‌المللی روابط متقابل طراحی شود گزارش مشهور «برانت» تحت عنوان «شمال - جنوب: برنامه‌ای برای بقاء» مثال خوبی است از تلاشی که فکر مردمان را به حرکت واداشته است. راجانی کوتاری کتاب «جای‌باهی‌ها در آینده» را نگاشته و لئون تیف (Leontief) از «آینده‌ی اقتصاد جهانی» بحث کرده است. لستر براون (L. Brown) از انستیتو «وودرلوج» ما را به بذل توجه به ضرورت ساختن «جامعه‌ای قابل تحمل» فراخوانده است. «کلوب رم» به جهانیان از «محدودیت‌های رشد» نکته‌ها گفته است و شوماخر (Schumacher) آنان را اندرز داده که: «کوچک زیباست».

پس ما، سومین دهه توسعه را با کشف مجدد مباحث قدیمی آغاز کرده‌ایم. یکی از گزارش‌های بانک جهانی معتقد است که امروزه به این موضوع توجه می‌شود که به حداکثر رساندن تولید ناخالص ملی سرانه، به تنهایی هدفی فوق‌العاده محدود است، در رابطه با کاهش فقر، سایر اهداف مرتبط نیز باید در نظر گرفته شوند که به قرار زیر هستند: بهبود توزیع درآمد، افزایش اشتغال و ارضاع نیازهای اساسی. این گزارش همچنین بیان می‌دارد که به نظر نمی‌رسد توجه اخیر به فقر زایی صرفاً تب تند دیگری باشد. برعکس، در دراز مدت، این دلمشغولی محدود دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ - که در رشد متوسط درآمد سرانه خلاصه می‌شود - است که ممکن است «مدی» زودگذر از آب دربیاید.

واضح است که تعویض مجموعه تئوریک قدیمی با نسخه منحصر بفرد جدید. چاره بحران کنونی نیست. هر کشور و ملتی باید استراتژی توسعه خاص خود را به نحوی تدوین نماید که نیازهایش را پاسخ دهد و مناسب حال و هوای آن کشور باشد. همچنین ضروری است که سنجش توسعه را، به معیار واحدی همچون سنجش ارزش هر چیز به دلار، محدود نکنیم و به جای آن، از «قدرت خرید نسبی» Purchasing Power Parities استفاده کنیم. گفتن این امر که مثلاً



... اجتماع جهانی مصراست تا زندگی ۸۵۰ میلیون نفر از مردم کشورهای جهان سوم را که در حاشیه زندگی روزگاری گذرانند بهبود بخشد. این بیکاری برعلیه نیازهاست و مانند هر جنگ دیگری به استراتژی موفقیت آمیزی محتاج است...

۱۲ روپیه هندی کم و بیش مساوی است با یک دلار ایالات متحده، از جهات گوناگون همراه کننده است. با چنین تنزل دادنی در مقام مقایسه با مرجع خارجی، تنها به فقری فزاینده و دایمی خواهیم رسید. برخی محاسبات براساس قدرت خرید نسبی، حاکی است که درآمد سرانه در هند، نزدیک به ۴۵۰ دلار آمریکا است و نه ۱۵۰ دلاری که معمولاً محاسبه می شد.

اساساً تفکر دوباره درباره توسعه، تجربه اندیشیدن به آینده محسوب می شود. در این تفکر، تضمینی وجود دارد که از ناآگاهی و رفتن ما به سوی آینده‌ای نامطلوب جلوگیری می کند. در واقع، تفکر دوباره توسعه، فراخوانی است جهت آماده شدن برای آینده.

هر دستورالعملی برای آینده، به قدرت پیش بینی ما بستگی دارد و تناقض در آن است که بارشد علوم قدرت پیش بینی ما نه تنها قوی نشده، بلکه تضعیف نیز شده است. برای مثال ما با تمام پیشرفت در علم و تکنولوژی و باتمامی وسایلی که برای استفاده از داده‌های تجربی به‌شمار در اختیار داریم، نتوانستیم کمبود سوخت را پیش بینی کنیم. کمبودی که تقریباً تمامی جهان را برای مدتی فلج کرد و دانشمندان و فن‌شناسان را به کشف منابع جدید انرژی واداشت. کمبود نفت، صرفاً مساله‌ای مربوط به منابع زیرزمینی نبود. این امر به عنصری از عناصر سیاست بین‌المللی بدل شده و سبب شد تا قدرت اسلام تأکیدی دنیوی یابد. حجم عظیم دلارهای نفتی پدیده کاملاً متفاوت و قابل ملاحظه‌ای را در مهاجرت بین‌المللی به ظهور رساند و بسیاری از روستائیان آسیایی را قادر ساخت تا از پشت گاری‌های خود به جمبوجت جست زنند. و پس از یکی دوسالی، با پول و وسایل مادی فرهنگ غربی به موطن خود باز گردند و زندگی جدیدی را آغاز کنند. صنعت جهانگردی آسیا تحت تأثیر شیوخ و توریست‌های عرب خاورمیسانه قرار گرفته است و نه مسافران هندی و پاکستانی، بلکه این شیوخ عربند که سبب رونق رستوران‌های هندی سراسر منطقه شده‌اند. پدیده‌ای که، تنها ۵۶ سال از عمر آن می‌گذرد.

در جوامع نسبتاً ایستا و با دارای تحول کند، آینده کم و بیش قابل پیش بینی است.

در این جوامع، اجتماعی شدن صرفاً به معنای انتقال سنن از مهران به

کهران به شمار می‌رود. اما در فضای تغییر دایمی، دریاب آینده اطمینان کمتری داریم و این امر فرایند اجتماعی شدن را با دردسرهای جدی روبرو ساخته است. بارگرانی برتخیل آدمی است، چنانچه بخواهد به آینده‌ای فکر کند که معلول ترکیب عوامل گسترده و متعدد داخلی و خارجی هر سیستم اجتماعی است.

در منابع مربوط به آینده، دو جریان به سهولت قابل رویت است. کسانی که از گذشته و حال دست شسته‌اند و نسخه‌ای جدید برای آینده تجویز می‌نمایند که به تلاشی انقلابی نیازمند است، و کسانی نیز وجود دارند که از جریانات روزمره نتیجه‌گیری کرده و مشکلات تکان دهنده سال ۲۰۰۰ و یا زمان مشخص دیگری در آینده را مطرح می‌سازند. اولین گروه متفکران، سازندگان «ناکجاآباد» هستند و راه خوشبینانه به باغی سرسبز را به ما نشان می‌دهند و دومین گروه متفکران، نشانه‌های هشداردهنده را بما ارائه می‌دهند. ولی گروه دیگری از اندیشمندان نیز وجود دارند که توسط پیشرفت سریع تکنولوژی هیپنوتیزم شده‌اند و نقش فروشندگان زبان بازی را ایفا می‌کنند که از هیچ کوشش و مدح و ثنایی در جهت رسیدن به هدف خود فرو گذار نمی‌کنند. به اعتقاد اینان، کامپیوترها هم اکنون به کالایی جهت استفاده‌های پیش پا افتاده و شخصی بدل شده‌اند و اگر کامپیوترهایی به شکل و اندازه سبب به اندازه کافی کوچک نیستند، (جای نگرانی نیست) بزودی کامپیوترهایی به اندازه بادام کوهی به بازار خواهد آمد. اطلاعات مندرج در دائرة المعارف بر روی صفحه کوچکی، کوچکتر از ناخن ما، درج و به ما ارائه خواهد شد. گام‌های بلندی از این دست، جانشین تئوری نردبانی تکامل (تئوری گام به گام) خواهد شد و این امر نه براساس اصل افزایش تدریجی، بلکه توسط مفهوم جدیدی از جهش ناگهانی تحقق خواهد یافت. این اندیشمندان متقاعد شده‌اند که راه بازگشتی وجود ندارد و راه دیگری نیز در دسترس نیست. سلسله‌ای از فرضیه‌های جدید ارائه می‌شوند: گریز ناپذیری رشد تکنولوژیک، ظهور جامعه‌ای متکی بر اطلاعات که حتی گفت و شنود بین ماشین‌ها را ممکن خواهد ساخت و برپشراوقات فراغتی طولانی‌تر اعطاء خواهد کرد و حتی در آن شعور مصنوعی نیز به بازار عرضه خواهد شد گونه‌هایی از این فرضیه‌ها هستند. چنین سناریوها و اموری، احتمالاً در جایی از جهان رخ خواهد داد و لذا

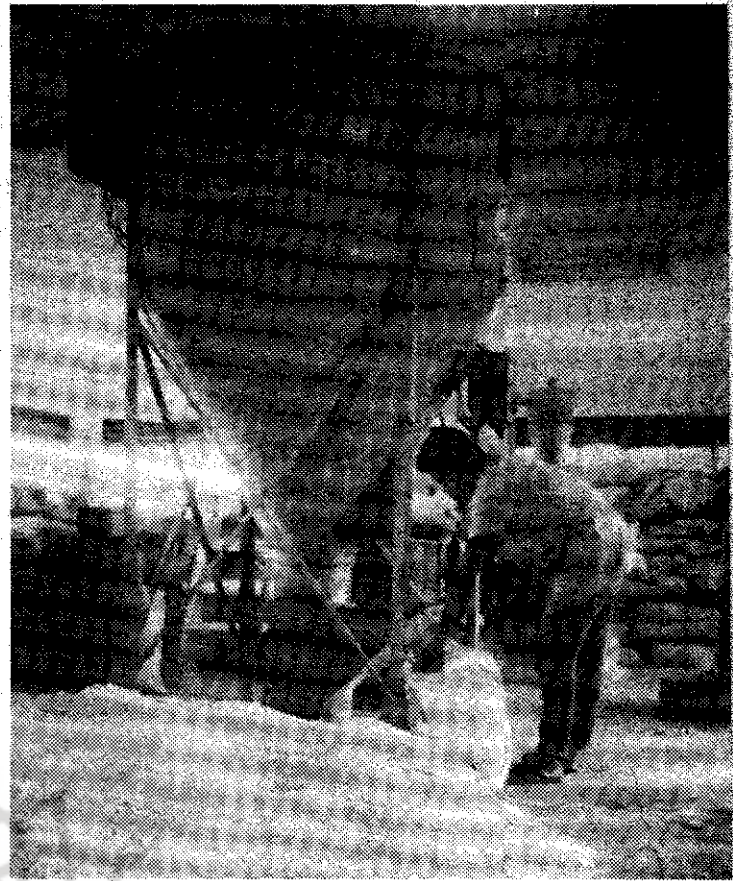


□ آینده‌ی واحدی برای تمامی جهان وجود ندارد. زیرا مقدار انرژی لازم برای آنکه همه جهان به جوامعی مبتنی بر اطلاعات تبدیل شوند، موجود نیست.

□ «اروپا محوری» ما را بر آن داشته تا تصور کنیم هر تئوری ساخته و پرداخته غربیان جهان شمول است.

□ به حداکثر رساندن تولید ناخالص ملی سرانه، به تنهایی هدفی فوق العاده محدود است و در رابطه با کاهش فقر، سایر اهداف مرتبط نیز باید در نظر گرفته شوند.

□ در حال حاضر کشورهای جهان سوم مسئولیتی دوگانه دارند: آنها باید از سویی در مقابل خطر استعمارزدگی دوباره، و از سوی دیگر در برابر انزوای خودمحورانه سده استوار برپا کنند.



به عنوان مرحله جدیدی از توسعه تمدن جهانی به شمار خواهد رفت، اما باید توجه داشت که آینده واحدی برای تمامی جوامع جهان وجود ندارد. ما باید به آینده به شکل جمع بیابندیشیم. یعنی از آینده‌هایی گوناگون یاد کنیم. مقدار انرژی لازم برای آنکه همه جهان به جوامعی مبتنی بر اطلاعات - چون ژاپن و ایالات متحده - بدل شوند، نه وجود دارد و نه قابل تولید است. هم براین اساس است که در جهانی متکی به انرژی زیاد، مردم از جوامعی با مصرف کم انرژی سخن به میان می آورند.

به نظر من در تفکر نسبت به آینده، البته نه به شیوه «ناکجا آباد» گرایانی که زیر و رو شدن کاملی را تجویز می کنند، ما باید سه عنصر را از هم تمیز دهیم: یکی جنبه‌هایی است که به بقای خود ادامه خواهند داد ولی ممکن است از نظر کمیت کاهش یا افزایش یابند، دوم جریانات گریز ناپذیر هستند و سوم مسائلی بیشمارند که نامنتظر رخ می دهند. مانند: مصیبت‌های جمعی، خیزش‌های انقلابی و یا نتایج غیرقابل انتظار ناشی از تلاش‌های ما هر جامعه‌ای بسته به ترکیب این سه دسته عناصر، آینده‌ای با ساختی متفاوت خواهد داشت. توانایی ما در پیش بینی چنین ساختی، قدرت ما را در تطابق با آینده تعیین خواهد کرد. من عنوان کردم که رویکرد واحدی نسبت به آینده وجود ندارد. هنوز کسانی هستند که به آنچنان نوعی از استراتژی برای آینده می اندیشند که در اساس بر بهبود وضع موجود برای ساختن آینده‌ای شبیه به حال متکی است و یا حتی می کوشند تا شبیه به گذشته برخی از جوامع دیگر موفق شوند. کسان دیگری نیز وجود دارند که آینده جامعه خود را کاملاً متفاوت از دیگران می خواهند و لذا مایل هستند تا به گذشته فرهنگی خود بازگشته و ارزش‌های از یاد رفته را دوباره معرفی کنند. باورهای مذهبی را دوباره زنده کنند و از طریق بستن همه روزنه‌های نفوذ و عایق بندی کامل، هویت فرهنگی متمایزی برقرار سازند. کسانی نیز وجود دارند که از مشاهده آنچه که در حال رخ دادن است و براساس ارزیابی از جریانات مسلط، یا دیدی کلینیکی برای درمان بیماری موجود عرضه می دارند، و یا پیش دستی کرده با برخوردی آسیب شناختی، نسخه‌ای پیش گیرانه تجویز می کنند. دیگرانی نیز وجود دارند که جریان‌های معاصر را گزیرناپذیر و غیرقابل تغییر می پندارند و ضرورت آموزش دوباره برای مواجهه با نیازهای آتی را تشویق می کنند. در هر تجربه فکری مربوط به آینده، مساله «ارزش‌ها» به دلایل گوناگون

اهمیتی ویژه می‌یابد. زیرا اجتماعی شدن برای آینده، برخی آموزش‌ها و فراگیری مهارت‌ها را الزامی می‌سازد و بنابراین رسیدن به اجماعی در باب آینده‌ای مطلوب، دشوار به نظر می‌رسد. بسیار محتمل است که برخی از ویژگی‌هایی که برای برخی تکان دهنده محسوب می‌شود، در گروهی دیگر واکنشی از اساس متفاوت را سبب شود. حتی اگر در باب آینده مطلوب اجماع و اتفاق نظری دست دهد و به شکل دادن چنین آینده‌ای نیز توانا شویم، نتیجه کار ما برای نقد نسل‌های آتی گشوده خواهد ماند. همان نسلی که آینده را برای ایشان بنا می‌کنیم. ممکن است آنچه که به آن دست یازیده و درست تصور کرده‌ایم توسط آنانی که از بینش لازم برای تصحیح اشتباهات ما برخوردارند کاملاً نادرست تلقی شود. همان کاری که ما هم اکنون با گذشتگان خود انجام می‌دهیم.

آرزومند آنم که مساله تدریس جامعه‌شناسی را در چنین قالبی طرح کنیم. اعضای دانشگاه‌ها و مراکز علمی به طرح مباحث مربوط به تعلیم و تربیت و آینده پرداخته‌اند. رابطه بین تعلیم و تربیت و آینده از زوایای گوناگون توصیف شده است مثلاً تعلیم و تربیت در آینده، و یا سهم تعلیم و تربیت در شکل دادن آینده، آماده کردن دانش پژوهان برای آینده، طراحی مجدد ساختار تعلیم و تربیت برای برآوردن تقاضاهای آینده و نظایر آن. مباحثی از این دست، هم برتعریف تعلیم و تربیت و نقش آن، و هم برتصویر کامل آینده تأکید ورزیده‌اند. ممکن است طرح مساله بدین شکل در نظر اول عجیب به نظر آید. زیرا آموزش و پرورش در واقع به معنی آماده شدن برای آینده است. جمعیت مدرسه روی امروز، نیروی کار فردا خواهند بود و بنابراین برعهده مدرسه است تا آنان را برای ورود به دنیای اقتصاد و سیاست در آینده و در زمان بزرگسالی آماده سازد. اما دیگر مساله بدین شکل مطرح نیست. با تغییرات سریعی که رخ می‌دهد، استراتژی آماده سازی دانش آموزان برای آینده‌ای مشخص، دیگر در هیچ کجا به کار نمی‌آید. تخصص‌های ما، در وجود ما ناتوانی‌های تعلیمی پدید آورده و اشکال جدید ناشایستگی و عدم کارایی را خلق می‌کنند.

ما دیگر فقط از بیسوادی سخن نمی‌گوئیم تعلیم و تربیت به معنی باسوادی و آشنایی با علم حساب است. برخی برآن، شناخت محیط طبیعی یا محیط شناسی را نیز افزوده‌اند. با هجوم فرهنگ کامپیوتر، شناخت کامپیوتر نیز به سایر شرایط افزوده می‌شود. معلم آینده، برای برخورد با نسل آتی دانش آموز که دارای حس عددی بهتری است و از تفکر ریاضی تعلیم دیده‌ای برخوردار است

و از برقراری رابطه با کارخانه الکترونیک - یعنی کامپیوتر - سود می برد، باید باسواد، عددشناس، محیط شناس و کامپیوترشناس باشد. آنچه که از آمار در دوره های فوق لیسانس می خواندیم، همان است که امروزه نوآموز جوان در دبستان می آموزد. ما در نظام آموزشی خود به مرحله ای نزدیک می شویم که سن و بزرگی، احتمالاً دیگر معرف برتری دانش به حساب نمی آید. در بسیاری از جوامع حتی مدارس نیز در مقامی نیستند که انحصار همه آموزش ها را داشته باشند.

بدیده رقبای مدرسه باید مورد بررسی قرار گیرد. کودکان بسیاری از کشورهای آسیا، توانایی کامپیوتری خود را از مغازه های اسباب بازی فروشی تحصیل می کنند. همسالان همبازی، در مقایسه با بزرگسالان، معلم های بهتری از کار در آمده اند. لذا عواملی با کارکرد مشابه مدرسه وجود دارند و برای معلمین جانشینان بسیاری یافت می شود.

یکی از وظایف نظام آموزشی آن است که جریانات مورد بحث را در نظر گیرد و سنتی را پرورش دهد که برنامه آموزشی را بطور مداوم مطابق نیازهای روز نگاه دارد. دومین وظیفه، بررسی و پیش بینی این است که چه مشاغلی در دسترس دانشجویانی که از دروازه محیط های علمی به جامعه وارد می شوند، قرار دارد. با در دسترس قرار گرفتن پیش از پیش «بی شعوری» که کامپیوتر نام گرفته، می توان وظیفه حفظ کردن را سهولت به او محول کرد و دانش آموزان را برای تفکر بیشتر، پرسش بیشتر و آزمایش بیشتر تعلیم داد. دانش آموز باید برای تطابق با موقعیت های در حال تغییر آماده شود و تخصص هایش باید آنچنان باشد که انواع همآورد خواهی های بازار کار را پاسخ گوید. او باید همه فن حریفی با استعدادهای متفاوت باشد. از طریق دوره های تخصصی کوتاه مدت گوناگون، باید ظرفیتی را در او پرورش دهیم که از عهده مواردی که در دراز مدت نامشخص هستند برآید. سومین وظیفه، پیش بینی وضع آنانی است که در آینده به مهارت های دانش آموزان امروز نیاز مندند، و ایجاد تغییراتی در ساختار اجتماعی و معرفتی مدرسه است. زیرا بر کنار از رشد رقبای مدرسه، مسلماً مدرسه از میان نخواهد رفت. مدرسه دانش آموزان بیشتری خواهد داشت و آنان را به فرا گرفتن مهارت های گوناگونی فرا خواهد خواند. بر ما جامعه شناسان است تا چالش نهفته در

تغییرات قابل پیش بینی مورد اشاره را، متفاوت از جامعه شناسان مدرسه و یا جامعه شناسان تعلیم و تربیت در بایم و زمان آن رسیده است که بطور جدی چنین مطالبی را مورد توجه قرار دهیم.

در پرتو پیچیده شدن دم افزون موقعیت، با آینده ای روبرو هستیم که می دانیم قدرت پیش بینی آن را از دست داده ایم و از طرفی، بجای رسیدن به مقصدی نامعلوم، برای شکل دادن به آینده تحت فشاری شدید قرار گرفته ایم. ما طالب کسب مدل شبیه سازی نیستیم و نمی خواهیم به دستگاه فتوکپی فرهنگ های دیگر بدل شویم و در عین حال نمی توانیم یورش بی بازگشت تکنولوژی را نادیده بگیریم. پس، چگونه نیاز به هویت فرهنگی مستقل را، با توسعه خواهی و تمایل به عدم انکار فواید علم و تکنولوژی، که بخشی از ارثیه جهانشمولی فرهنگی اند، آشتی خواهیم کرد؟

من از گروندگان بدین باور که آینده بر خاکستر حال بنا می شود، محسوب نمی شوم. من معتقدم که آینده ای ما، نتیجه آن کاری است که اکنون انجام می دهیم. من مایلم همچنان که به شکل بخشیدن به آینده می اندیشم، سوالات زیر را مطرح نمایم:

- ۱- آیا نسل آینده، تعریف ما از جامعه «مطلوب» را خواهد پذیرفت؟
- ۲- آیا باید پایه های جامعه آینده را بر بنایی استوار و تغییر ناپذیر بنا کنیم، و یا آنکه به اندازه مناسب به نسل آینده فرصت دهیم، تا به رد کردن آنچه که ممکن است حماقت های ما تلقی کند، دست بزند و جامعه را بر اساس نیازها و ارزش های خودش شکل داده و باز سازی کند.
- ۳- آیا زمان حال را باید ارثیه ای از گذشتگان تلقی کرد و یا چیزی به شمار آورد که از نوادگان ناآمده خود به عاریه گرفته ایم؟ سوالات بالا پرسش های ساده ای نیستند و من شما را رها می کنم تا به آنها بیاندیشید.

#### \*مشخصات مقاله در ماخذ اصلی:

Yogesh Atal, Sociology and the Future, International Social Science Journal, The Study of Public Policy, No 108/June 1986/ Unesco

#### یادداشتها

ATAL, Y., 1976a. *Social Sciences: The Indian Scene*. New Delhi, Abhinav Publications.

ATAL, Y., 1976b. 'Sociology in the Indian Campus' in G. R. GUPTA (ed.) *Main Currents in Indian Sociology*. Vol. 1. Delhi Vikas Publishing House.

ATAL, Y., 1981. 'The Call for Indigenization'. *International Social Science Journal*. Vol. XXXIII, No. 1, Unesco.

ATAL, Y.; PIERIS, R. (ed.) 1976. *Asian Rethinking on Development*. New Delhi, Abhinav Publications.

BRANDT, W. et al., 1980. *North-South: A Programme for Survival*. London, Pan Books.

BROWN, L. R., 1978. *The Twenty Ninth Day*. New York, W. W. Norton.

BROWN, L. R., 1981. *Building a Sustainable Society*. New York, W. W. Norton.

DUBE, S. C., 1983. *Development Perspectives for the 1980s*. New Delhi, Abhinav Publications.

GALTUNG, J.; PREISWERX, R.; WEMEGAH, M., 1982. 'Development Centred on the Human Being: West European Perspectives' in *Different Theories and Practices of Development*. Paris, Unesco.

GUPTA, G. R. (ed.) 1976. *Main Currents in Indian Sociology*. Vol. I. Delhi, Vikas Publishing House.

ILlich, I. D., 1973. *Deschooling Society*. London, Penguin Books.

KOTHARI, R., 1974. *Footsteps into the Future*. New Delhi, Orient Longman.

LEONTIEF, W., 1977. *The Future of the World Economy*. New York, Oxford University Press.

MEADOWS, D. H.; MEADOWS, D. L.; RANDERS, J.; BEHRENS III, W. W., 1974. *The Limits to Growth*. London, Pan Books.

MORAWITZ, D., 1977. *Twenty-five Years of Economic Development 1950-1975*. Washington DC, The World Bank.

SCHUMACHER, E. F., 1976. *Small is Beautiful: A Study of Economics as if People Mattered*. London, Abacus.

STAVENHAGEN, R., 1981. *Between Underdevelopment and Revolution*. New Delhi, Abhinav Publications.

TOFFLER, A., 1971. *Future Shock*. New York, Bantam Books.

TOFFLER, A., 1980. *The Third Wave*, Madras, Macmillan India.

Unesco 1982. *Different Theories and Practices of Development*. Paris, Unesco.

Unesco 1985. *Sociology and Social Anthropology in Asia and the Pacific* (ed. Y. ATAL) New Delhi, Wiley Eastern.